

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَمَّا بَعْدُ

سلام بر شهید غریب عشق



به اهتمام

حزین (زهر) خوش نظر

اسفندماه سال ۱۳۹۵

<http://hazzin.blogfa.com>

<https://telegram.me/hazinkhoshnazar>



اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ

خداوندا درود فرست بوحسن فرزند علی بن محمد (ع)

الْبِرِّ التَّقِيِّ الصَّادِقِ الْوَفِيِّ

که آن بزرگوار نیکوکار و پرهیزکار و صادق و وفادار بود

النُّورِ الْمُضِيِّ خَازِنِ عِلْمِكَ

نور فروزنده و خزینه دار علم تو

و الْمَذْكُورِ بِتَوْحِيدِكَ

و یادآورنده مقام توحید و یکتایی ات

و وَلِيِّ أَمْرِكَ

و صاحب فرمان تو

و خَلَفِ أَيْمَةِ الدِّينِ الْهُدَاةِ الرَّاشِدِينَ

و جانشین پیشوایان دین و هادیان و رهبران خلق

و الْحُجَّةِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا

و حجت خدا بر اهل دنیا بود

فَصَلِّ عَلَيْهِ يَا رَبِّ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَائِكَ

پس خدایا تو او درودی فرست بهتراز هر درودی که بواحدی از خاصان و بندگان خالص

و حُجَجِكَ وَ أَوْلَادِ رُسُلِكَ

و حجت های خود بر خلق و فرزندان رسولانت فرستادی .

يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ

ای خدای تمام عوالم وجود

لا تضرنا ولا تضرنا ولا تضرنا

لا تضرنا ولا تضرنا ولا تضرنا

هو اللطيف

مدینه مشرقی ترین گوشه ی زمین ،

و آفتاب از مدینه طلوع می کند.

و خورشید از آنجا متولد می شود ، و به همه عالم سر می کشد ، و گرمایش را ، و نورش را ، به تمام

ذرات هستی می بخشد.

جای پر جبرئیل در آسمان مدینه هنوز نقش بسته است.

سفر به مدینه ، سفر به سرزمین عشق‌های آسمانی است.

آنجا آسمان با زمین یکی می‌شود ،

و تو می‌توانی دست دراز کنی ، و ستاره‌ها در انگشتانت بنشینند.

می‌توانی سیب ماه را از شاخه آسمان بچینی.

می‌توانی خورشید را در آغوش بگیری.

می‌توانی در کنار فرشتگان بال بکشی به هفت آسمان.

زمین مدینه یک قطعه از خاک بهشت است .

ونهکه همه ی بهشت است.

بهشت که بی‌نور نمی‌شود ، و نور از مدینه طلوع می‌کند.

بهشت بدون مدینه کویر خشک و سوزانی بیش نیست.

بهشت بوی یاس می‌دهد ، و یاس در مدینه است.

بهشت پر از شقایق است ، و پر از گلبوته‌های سرخ محمدی .

شیر عشق از سینه‌های مدینه می‌جوشد ، و در نه‌های بهشت جاری می‌شود.

و شراب‌های بهشتی در جام و سبوی مدینه است.

کوثر در مدینه است.

مدینه در بهشت است ، و بهشت در مدینه.

بقیع در مدینه است.....

..... و در کوچه پس کوچه‌های تاریخ به سال ۲۳۲ هجری باز به مدینه می‌رسیم .

و در غرفه‌ای از غرفه های نور، خورشیدی می‌بینی که از خورشیدی متولد می‌شود.

در آسمان مدینه جشن نور و ستاره است .

و فرشتگان پر از شور و شوق ، نقل نور تقسیم می کنند .

و در این هیاهوی نور و سرور، و تبسم های معطر ملائک ،فرزند مطهر امام هادی علیه السلام را، یازدهمین خورشید ولایت علوی را ، امام حسن عسکری را می بینی که پا به عرصه هستی نهاده است.

فرزندی دیگر از فرزندان مطهر فاطمه سلام الله علیها، که عَلم هدایت امتِ محمدی ،

و تشیع سرخ علوی را بر دوش های استوار خویش گرفته است.

مادر گرامی آن حضرت را سوسن یا حدیثه می گفتند. و ایشان در نهایت صلاح و ورع و تقوی بوده اند.

مادر بزرگوار حضرت پاک ترین، پارساترین، پاکدامن ترین و والاترین بانوی زمان خود بودند ، و راویان ایشان را از بانوان عارفه و صالحه برشمرده اند.

و امام حسن عسکری علیه السلام و پدران و جدش در زمان خود به ابن الرضا شناخته می شدند. و امام حسن عسکری علیه السلام در سن دو سالگی همراه با پدر گرامی شان با فراخوان متوکل در سال ۲۳۴ هجری به سامرا رفتند. و در محله ای به نام عسکر اقامت گزیدند.

هنگامی که امام حسن عسکری علیه السلام در دوران طفولیت به سر می برد ، متوکل ، پدرش امام هادی علیه السلام را ، به شهر سامراء منتقل نمود ، و لذا آن حضرت از کودکی در سامرا بودند.

از داستانی که از دوران کودکی آن حضرت نقل شده است مشخص می گردد که آن حضرت از همان ابتدا از علمی الهی برخوردار بوده اند :

روزي شخصي امام حسن عسکري علیه السلام را در آن هنگام که کودک بود مشاهده کرد که در کنار عده اي از کودکان که بازي مي کردند ، ایستاده است و گریه مي کند.

او پنداشت که امام بخاطر نداشتن بازیچه ای که در دست کودکان دیگر است می گرید،

از این رو نزد حضرت رفت و گفت:

«ناراحت نباش، ای پسر رسول خدا! من برایت یک اسباب بازی می خرم.»

آن حضرت ناراحت شده و گفت: ما را برای بازی نیافریده اند.

آن مرد حیرت کرد و گفت: پس برای چه آفریده اند؟

فرمود: برای دانش و پرستش.

مرد با تعجب پرسید: از کجا این را می گویی؟

فرمود: «زیرا خداوند فرموده:

«افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون»

«آیا گمان می کنید که شما را بیهوده (و برای بازی) آفریده ایم و شما به ما بازگشت نمی کنید؟»

او گفت:

«با آنکه کودک هستی و گناهی بر تو نیست چرا اینگونه منقلب هستی و از خدا می ترسی؟»

حضرت فرمود: مادرم را دیدم که می خواست با چند قطعه هیزم ضخیم آتشی بر پا کند.

پس برای روشن کردن آن هیزم های بزرگ، هیزمهای کوچکی را روشن کرد. گریه من از این جهت است که مبدا ما جزئی از آن هیزم های ریز و کوچک دوزخیان قرار گیریم.....

..... با شهادت امام هادی علیه السلام در سال ۲۵۴، امام عسکری علیه السلام در بیست و دو سالگی به سمت امامت شیعیان اثنی عشری منصوب گردید.

امام حسن عسکری علیه السلام، تحت فشارها و محدودیتهای زیادی از طرف خلفای عباسی، زندگی

می کرد، چرا که در آن دوران شیعه به صورت یک قدرت عظیم در عراق درآمده بود، و این باعث می شد که خلفاء احساس خطر کنند.

روشن است که امام عسکری علیه السلام همانند سایر امامان، در صورت داشتن اختیار و آزادی،

نه سامرا بلکه مدینه را برای زندگی انتخاب می کردند.

در واقع اقامت طولانی ایشان در سامرا جز نوعی بازداشت از طرف خلیفمقابل توجیه نیست.

به همین جهت از امام خواسته بودند حضور خود را در سامرا، به طور مداوم به آگاهی حکومت برساند.

چنان که طبق نقل یکی از خدمتکاران امام، آن حضرت هر دوشنبه و پنجشنبه مجبور بود در دار الخلافه حاضر شود.

و امام علیه السلام بارها در زندان حکام جبار زمان، خلفای ستمگر عباسی در بند بود. و از سوی سه خلیفه‌ای که معاصر آنان بود چندین بار زندانی کشید. و در تمام طول زندگی مطهرشان زیر کنترل شدیدی قرار داشتند.

به طوری که کسی جز در شرایط ویژه‌ای که امام با نزدیکان خود قرار گذاشته بود، امکان تماس با آن حضرت را نمی‌یافت،

و هر آنچه که از خارج به ایشان می‌رسید یا به خارج می‌دادند از طریق مراسله بود.

و شیعیان از طریق مکاتبه پرسش خود را مطرح می‌کردند،

و امام علیه‌السلام نیز پاسخشان را می‌نوشت و برایشان می‌فرستاد.

و شیعیان در زمان ایشان در بعضی از مناطق ایران و کوفه، بغداد، مدائن، مصر، یمن، حجاز و حتی سامرا پایتخت عباسیان بالغ بر ده‌ها میلیون نفر می‌شدند، که همگی آنان مرجع و امامی جز امام حسن عسگری علیه‌السلام نداشتند.

و طی مدتی که ائمه علیهم‌السلام را در محاصره قرار داده بودند، و اقامت اجباری در سامرا را بر ایشان تحمیل کرده بودند، شیعه و علمای آنها در فقه، بر روایات و نوشته‌هایی که در دسترس محدثین و علمای فارغ‌التحصیل مکتب امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام بود، و نیز به آنچه که از امام کاظم و امام رضا علیهم‌السلام به ایشان رسیده بود اعتماد می‌کردند. و حلقه‌های درس و مباحثه در کوفه، بغداد، حجاز و و شهر قم که در آن دوره از تاریخ مشهور بود تشکیل می‌شد.

و محمد بن عمیر، یک صد کتاب از روایات نقل شده از شاگردان امام صادق علیه‌السلام را در کتابخانای خود داشت.

و محمد بن سعود عیاشی که معاصر امام هادی و امام حسن عسگری علیهم‌السلام بود،

تمامی ثروت پدرش را اختصاص به نشر آثار اهل بیت داده بود ، و خانه‌اش همچون مسجد، جایگاه ده‌ها نفر کاتب، مقابله‌کننده، قاری و مفسر بود .

و هنگامی که فرصتی به دست می آمد ، این کتاب‌ها بر امامان عرضه می‌شد تا نظر خود را درباره ی آنها ابراز دارند.^۱....

..... و در همین زمانه گروهی از شیعیان یمنی ، ژولیده و پریشان‌حال به سامرا آمده بودند ، تا به خدمت امام خویش برسند ، و با خویش ، مال‌هایی را به عنوان خمس برای امام علیه‌السلام آورده بودند.

و امام حسن عسکری علیه‌السلام ، یکی از وکلای خویش به نام **عثمان بن سعید عُمَری** ، که سمان (روغن‌فروش) لقب داشت ، زیرا تجارت روغن می‌کرد ، و این کارش پوششی برای وکالتش بود به آنان معرفی نمود، که اموالی را که این گروه یمنی با خویش آورده بودند بگیرد . و به آنان فرمود: حال شهادت دهید که **عثمان بن سعید** وکیل من است ، و فرزندش **محمد** نیز وکیل فرزندم **مهدی** شما خواهد بود...

نحوه ارتباط آن حضرت با شیعیان

سالهای امامت ایشان در شهر سامرا و غالباً تحت کنترل شدید خلفای عباسی سپری شد. به نحوی که ارتباط آن حضرت با شیعیان بسیار محدود ، و تنها به واسطه وکلای خاص آن حضرت بود.

^۱ - اقتباس از کتاب زندگی دوازده امام، ترجمه محمد مقدس، ج ۲.

از برخی روایات فهمیده می شود که در زندگی امام حد اقل دورانی وجود داشته که امکان دیدار مستقیم با آن بزرگوار در خانه اش نبوده است ، و شیعیان معمولاً در مسیری که امام به مرکز حکومت رفت و آمد می کرد، توفیق زیارت چهره آن حضرت را داشته اند.

در کتاب الغیبه آمده است که در یوم النوبه (روز مراجعه امام به مرکز حکومت) شور و

شعفی در میان مردم پدید می آمد و خیابانها مملو از جمعیت می شد.

آن گاه که امام در خیابان حضور می یافت، هیاهو خاموش می شد و امام از میان مردم عبور می کرد .

علی بن جعفر از حلبی نقل می کند:

در یکی از روزه ها که قرار بود امام به دار الخلافه برود ما در عسکر به انتظار دیدار وی جمع شدیم؛ در این حال از طرف آن حضرت توقیعی بدین مضمون به ما رسید :

أَلَا يَسْلَمَنَّ عَلَى أَحَدٍ وَلَا يَشِيرَ إِلَى بَيْدَةٍ وَلَا يُؤْمِي فِائِكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ

کسی بر من سلام ، و حتی اشاره هم به طرف من نکند؛ زیرا که در امان نیستید .

این روایت به خوبی نشان می دهد که دستگاه خلافت تا چه حد روابط امام با شیعیانش را زیر نظر داشته و آن را کنترل می کرده است .

در چنین وضعیتی امام تنها از طریق وکلا با شیعیان ارتباط داشته ،

و آنها مسرعه ولایت رد و بدل کردن نامه های شیعیان به امام یا وکیل ارشد آن حضرت ،

و همچنین جمع آوری اموال مربوط به امام از تمامی مناطق شیعه نشین و رساندن آن به امام را

بر عهده داشتند.

عثمان بن سعید، شخصیت موجه و شناخته شده شیعی، وکیل ارشد امام بود و همه اموال به دست

او می رسید.

فرزند او **محمد بن عثمان** نیز منصب وکالت را به عهده داشت .

امام حسن عسکری علیه السلام دارای مکارم اخلاق و عظمت اخلاقی خاصی بود که با آن دوست و دشمن را شیفته خود می کرد،

این ویژگی آشکارترین جلوه ی شخصیتی حضرت بود که آن را از جد بزرگوار خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که اخلاق نیک ایشان همه را فرامی گرفت به یادگار داشت.

از ایشان نمونه های اخلاقی شگفت انگیزی نقل شده که دشمن کینه توز را ، به دوستی صمیمی و مخلص بدل کرده است.

مورخان و تذکره نویسان زندگانی حضرت، ایشان را داناترین فرد زمان خود معرفی کرده اند، و بر این نکته اتفاق نظر دارند که ایشان نه تنها در احکام دین متخصص بودند ، بلکه در تمام علوم و در عرصه های مختلف دانش چه عقلی و چه نقلی یگانه ی عصر خود به شمار می رفتند. «بختیشوع» پزشک مسیحی به شاگرد خود «بطریق» درباره ی حضرت چنین می گوید:

« بدان که او داناترین فرد روزگار ماست که بر زمین زندگی می کند » .

تفسیر قرآن از جمله زمینه های است که مورد توجه ویژه امام حسن عسکری بوده است تا بدانجا که یک متن مفصل در تفسیر قرآن (که در شمار کهن ترین آثار میراث تفسیری امامیه است) به ایشان منسوب شده است.

و سرانجام امام حسن عسکری علیه السلام می بایست جامعه را طوری برای مواجهه با امر غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه شریف آماده می ساخت که مردم بتوانند با غایب شدن رهبر و امام خود زودتر و راحت تر کنار آمده و علاوه بر این که این امر را بپذیرند؛ اعتقادشان به وجود امام عمیق تر شود. برای این هدف ایشان ارتباط مستقیم خود را با شیعیان محدود ساخته بودند و از طرف دیگر بر تولد حضرت مهدی علیه السلام بسیار تاکید می کردند.....

..... و در همین زمان ، ملیکا ، دختر زیبای قیصر روم را ، در خانۀ ی فرزندان مطهر فاطمه

سلام الله علیها، در خانۀ ی امام حسن عسگری علیه السلام می یابیم .

و ملیکا، نرگسی بود خوشبوتر از گل های بهشتی.

او که از تبار مریم بود و اینک در کنار یاس می نشیند.

و نگاه مهربان مسیح علیه السلام، بدرقه ی راهش ،

که او می داند روزی به فرزندان مطهر نرگس اقتدا خواهد کرد ، و نماز عشق خواهد خواند.

و ملیکا بود که به معرفی خود در دفتر تاریخ نشسته بود:

من ملیکا، دختر یشوعا فرزند امپراطور روم هستم.

مادرم از فرزندان شمعون، وصی حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) است.^۲.....

و اینک جان تابناک نرگس به بار نشسته است.

و جهان آفرینش در انتظار طلوع خورشید، انفجار نور.....





در غیبت شیخ طوسی از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابویوب انصاری ، و یکی از شیعیان مخلص حضرت امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام ، و در سامرا همسایه حضرت بود روایت کرده که گفت:

روزی کافور غلام امام علی النقی علیه السلام نزد من آمد و مرا احضار کرد،

چون خدمت حضرت رسیدم فرمود: ای بشر! تو از اولاد انصار هستی ، دوستی شما نسبت به ما اهل بیت ، پیوسته میان شما برقرار است، به طوری که فرزندان شما آن را به ارث می‌برند ، و شما مورد وثوق ما هستید .

می‌خواهم تو را فضیلتی دهم که در مقام دوستی با ما ، و این رازی که با تو در میان می‌گذارم ، بر سایر شیعیان پیشی گیری.

سپس نامه پاکیزه ای به خط و زبان رومی مرقوم فرمود ، و سر آن را با خاتم مبارك مهر نمود ، و کیسه زردی که دویست و بیست اشرفی در آن بود بیرون آورد و فرمود:

این را گرفته به بغداد می‌روی ، و صبح فلان روز در سر پل فرات حضور می‌یابی.

چون کشتی حامل اسیران نزدیک شد، و اسیران را دیدی، می بینی بیشتر مشتریان، فرستادگان اشراف بنی عباس ، و قلیلی از جوانان عرب می‌باشند.

در این موقع مواظب شخصی به نام (عمر بن زید) برده فروش باش ، که کنیزی را به

اوصافی مخصوص که از جمله دو لباس حریر پوشیده ، و خود را از معرض فروش و

دسترس مشتریان حفظ می‌کند، به مشتریان عرضه می‌دارد.

در این وقت صدای ناله او را به زبان رومی از پس پرده رقیقی می‌شنوی ، که بر اسارت و

هتك احترام خود می‌نالد، یکی از مشتریان به عمر بن زید خواهد گفت : عفت این کنیز رغبت

مرا بوی جلب نموده، او را به سیصد دینار به من بفروش .

کنیزك به زبان عربی می‌گوید: اگر تو حضرت سلیمان و دارای حشمت او باشی ، من به تو رغبت

ندارم ، بیهوده مال خود را تلف مکن .

فروشنده می‌گوید: پس چاره چیست؟ من ناگزیرم تو را بفروشم.

كنيزك مي گويد: چرا شتاب مي كنى؟ بگذار خريدارى پيدا شود كه قلب من به او و وفا و امانت وى آرام گيرد.

در اين هنگام نزد فروشنده برو و بگو من حامل نامه لطيفى هستم كه يكى از اشراف ، به خط و زبان رومى نوشته و كرم و وفا و شرافت و امانت خود را در آن شرح داده است.
نامه را به كنيزك نشان بده تا درباره نويسنده آن بيانديشد. اگر بوى مايلى گرديد و تو نيز راضى شدى ، من به وكالت او كنيزك را مي خرم.

بشر بن سليمان مي گويد: آن چه امام على النقى عليه السلام فرمود امتثال نمودم.
چون نگاه كنيزك به نامه حضرت افتاد سخت بگريست، سپس رو به عمر بن زيد كرد و گفت:
مرا به صاحب اين نامه بفروش ، و سوگند ياد نمود كه اگر از فروش او به صاحب وى امتناع كند خود را هلاك خواهد كرد،
من در تعيين قيمت او با فروشنده گفتگوى بسيار كردم تا به همان مبلغ كه امام به من داده بود راضى شد.

من هم پول را بوى تسليم نمودم ، و با كنيزك كه خندان و شادان بود به محلى كه در بغداد اجاره کرده بودم آمديم.

در آن حال با بي قرارى زياد نامه امام را از جيب بيرون آورده مي بوسيد ، و روى ديدهگان و مژگان خود مي نهاد و بر بدن و صورت مي كشيد.

من گفتم: عجب! نامه اى را مي بوسى كه نويسنده آن را نمي شناسى!

گفت: اى درمانده كم معرفت! گوش فرا ده و دل سوى من بدار.

من مليكه دختر يشوعا پسر قيصر روم هستم،

مادر من از فرزندان حواريين است ،

و به شمعون ، وصی حضرت عیسی علیه السلام نسبت می‌رسانم،

بگذار داستان عجیب خود را برایت نقل کنم.

جد من قیصر می‌خواست مرا که سیزده سال بیشتر نداشتم برای پسر برادرش تزویج کند .

سیصد نفر از رهبانان و قسیسین نصاری از دودمان حواریین عیسی بن مریم علیه السلام ،

و هفتصد نفر از اعیان و اشراف ، و چهار هزار نفر از امراء و فرماندهان و سران لشکر و

بزرگان مملکت را جمع نمود.

آنگاه تختی آراسته به انواع جواهرات را روی چهل پایه نصب کرد.

چون پسر برادرش را روی آن نشانید ، و صلیب‌ها را بیرون آورد ، و اسقف‌ها پیش روی

او قرار گرفتند ، و سفرهای انجیل‌ها را گشودند، ناگهان صلیب‌ها از بلندی بروی زمین فرو

ریخت ، و پایه‌های تخت در هم شکست.

پسر عمویم با حالت بی‌هوشی از بالای تخت بر روی زمین درافتاده ، و رنگ صورت اسقف‌ها

دگرگون گشت و سخت بلرزیدند.

بزرگ اسقف‌ها چون این بدید رو به جدم کرد و گفت:

پادشاه! ما را از مشاهده این اوضاع منحوس که نشانه زوال دین مسیح و مذهب پادشاهی است

معاف بدار!

جدم نیز اوضاع را به فال بد گرفت، مع هذا به اسقف‌ها دستور داد تا پایه‌های تخت را استوار

کنند و صلیب‌ها را دوباره برافرازند ، و گفت:

پسر بدبخت برادرم را بیاورید تا هر طور هست این دختر را به وی تزویج نمایم، باشد که با این

وصلت میمون نحوست آن برطرف گردد.

چون دستور او را عملی کردند، آنچه بار نخست روی داده بود تجدید شد.

مردم پراکنده گشتند ، و جدم با حالت اندوه به حرمسرا رفت ، و پرده ها بیافتاد.

شب هنگام در خواب دیدم مثل این که حضرت عیسی، و حضرت شمعون وصی او، و گروهی از حواریین ، در قصر جدم قیصر اجتماع کرده اند ، و در جای تخت منبری که نور از آن می درخشید قرار دارد.

چیزی نگذشت که حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر خاتم ، و داماد و جانشین او ، و جمعی از فرزندان وی وارد قصر شدند،

حضرت عیسی علیه السلام به استقبال شتافت و با محمد صلی الله علیه و آله معانقه کرد ، و محمد صلی الله علیه و آله فرمودند:

یا روح الله! من به خواستگاری دختر وصی شما شمعون، برای فرزندم آمده ام،

و در این هنگام اشاره به امام حسن عسکری علیه السلام نمود.

حضرت عیسی نگاهی به شمعون کرده و گفت: شرافت بسوی تو روی آورده با این وصلت با میمنت موافقت کن. او هم گفت: موافقم.

پس محمد صلی الله علیه و آله ، بالای منبر رفت و خطبه ای انشاء فرمود ، و مرا برای

فرزندش تزویج کرد، و حضرت عیسی و فرزندان خود و حواریون را گواه گرفت.

چون از خواب برخاستم از بیم جان ، خواب خود را برای پدر و جدم نقل نکردم،

و همواره آن را پوشیده می داشتم.

بعد از آن شب چنان قلبم از محبت امام حسن عسکری علیه السلام موج می زد که از خوردن و

آشامیدن بازماندم ، و کم کم لاغر و رنجور گشتم و سخت بیمار شدم.

جدم تمام پزشکان را احضار نمود و از مداوای من استفسار کرد، و چون مأیوس گردید گفت:

نور دیده! هر خواهشی داری بگو تا در انجام آن بکوشم؟

گفتم: پدر جان! اگر در بروی اسیران مسلمین بگشائی ، و آنها را از قید و بند و زندان آزاد گردانی ، امید است که عیسی و مادرش مرا شفا دهند.

پدرم تقاضای مرا پذیرفت ، و من نیز به ظاهر اظهار بهبودی کردم و کمی غذا خوردم. پدرم از این واقعه خشنود گردید ، و سعی در رعایت حال اسیران مسلمین ، و احترام آنان نمود. چهارده شب بعد از این ماجرا باز در خواب دیدم که ، حضرت فاطمه علیهاالسلام ، با حضرت مریم و حوریان بهشتی به عیادت من آمده اند .

حضرت مریم روی به من نمود و فرمود: این بانوی بانوان جهان ، و مادرشهر تو است. من دامن مبارك او را گرفتم و گریه نمودم ، و از نیامدن امام حسن عسکری علیه السلام به دیدنم، شکایت کردم.

فرمود: او به عیادت تو نخواهد آمد ، زیرا تو مشرك به خدا ، و پیرو مذهب نصاری هستی. این خواهر من مریم است که از دین تو به خداوند پناه می‌برد.

اگر می‌خواهی خدا و عیسی ، و مریم از تو خشنود باشند ، و میل داری فرزندم به دیدن تو بیاید، به یگلفگی خداوند ، و این که محمد پدر من خاتم پیامبران است گواهی بده.

چون این کلمات را ادا نمودم، فاطمه علیهاالسلام مرا در آغوش گرفت ،

و بدین گونه حالم بهبود یافت.

سپس فرمود: اکنون منتظر فرزندم حسن عسکری باش که او را نزد تو خواهم فرستاد.

چون از خواب برخاستم، شوق زیادی برای ملاقات حضرت در خود حس کردم.

شب بعد امام را در خواب دیدم ،

و در حالی که از گذشته شکوه می‌نمودم گفتم: ای محبوب من! من که خود را در راه محبت تو

تلف کردم!

فرمود: نیامدن من علتی سواى مذهب سابق تو نداشت ، و اکنون که اسلام آورده ای هر شب به

دیدنت می آیم ، تا موقعی که فراق ما مبدل به وصال گردد .

از آن شب تاکنون شبی نیست لئه وجود نازنینش را به خواب نبینم.

بشر بن سلیمان می گوید: پرسیدم چطور شد که به میان اسیران افتادی؟

گفت : در یکی از شبها در عالم خواب ، امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

فلان روز جدت قیصر لشکری به جنگ مسلمانان می فرستد.

تو هم به طور ناشناس در لباس خدمتکاران ، همراه عده ای از کنیزان ، از فلان راه ، به آنها

ملحق شو.

سپس پیشقراولان اسلام مطلع شدند و ما را اسیر گرفتند ،

و کار من بدین گونه که دیدی انجام پذیرفت. ولی تاکنون به کسی نگفته ام نوه پادشاه روم هستم

حتی پیرمردی که من در تقسیم غنائم جنگ سهم او شده بودم نامم را پرسید، ولی من اظهارى

نکردم و گفتم: نرجس!

بشر می گوید: گفتم: عجب است که تو رومی هستی و زبانت عربی است؟!

گفت جدم در تربیت من جهدی بلیغ داشت.

او زنی را که چندین زبان می دانست معین کرده بود که صبح و شام نزد من آمده ، زبان عربی به

من بیاموزد ، و به همین جهت عربی را به خوبی آموختم.

بشر می گوید: چون او را به سامره خدمت امام علی النقی علیه السلام آوردم حضرت از وی

پرسید: عزت اسلام و ذلت نصاری و شرف خاندان پیغمبر را چگونه دیدی؟

گفت: درباره چیزی که شما از من دانایتر می باشید چه عرض کنم؟

فرمود: می‌خواهم ده هزار دینار یا مژده مسرت انگیزی به تو بدهم، کدام يك را انتخاب می‌کنی؟

عرض کرد: مژده فرزندی به من دهید!

فرمود:

تو را مژده به فرزندی می‌دهم که شرق و غرب عالم را مالک شود، و جهان را از عدل و داد پر

گرداند، پس از آن که پر از ظلم و جور شده باشد.

عرض کرد: این فرزند از چه شوهری خواهد بود؟

فرمود: از آن کس که پیامبر اسلام در فلان شب و فلان ماه و فلان سال رومی، تو را برای او

خواستگاری نمود.

در آن شب عیسی بن مریم و وصی او تو را به کی تزویج کردند؟

گفت: به فرزند دل‌بند شما!

فرمود او را می‌شناسی؟

عرض کرد: از شبی که بدست حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها اسلام آوردم، شبی نیست که

او بدیدن من نیامده باشد.

در این وقت امام نهم به «کافور» خادمش فرمود:

خواهرم حکیمه را بگو نزد من بیاید.

چون آن بانوی محترم آمد فرمود: خواهر! این زن همان است که گفته بودم.

حکیمه خاتون آن بانو را مدتی در آغوش گرفت و از دیدارش شادمان گردید.

آن گاه امام علی النقی علیه السلام فرمود:

عمه! او را به خانه خود ببر و فرایض دینی، و اعمال مستحبیه را به او بیاموز،

که او همسر فرزندانم حسن، و مادر قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است....



..... و در سال ۲۶۰ هجری در نیمه اول ربیع الاول امام حسن عسگری علیه السلام در سن ۲۸ سالگی به وسیله ی زهری که به دستور معتمد عباسی به آن حضرت خورنده شد به شهادت رسیدند .

و وقتی خبر شهادت آن حضرت به گوش مردم رسید سامرا یکپارچه شیون و زاری شد.
آن روز سامرا به روز قیامت شباهت پیدا کرده بود.
و مردمان دیدند که کودکی سبز چهره بلمویی مجعد و دندان هایی دور از هم پیش آمد و بر جنازه ی مطهر امام علیه السلام نماز گزارد.^۳

و امام حسن عسگری علیه السلام در کنار پدر گرامی شان امام هادی علیه السلام، در سامرا در تربت عشق نهان گردید.

^۳ - اقتباس از زندگی دوازده امام، هاشم معروف الحسنی، ترجمه محمد مقدس، ج ۲، ۰۲.



به راستی کدام آسمان چون جان شیعه این چنین نورانی و زیباست.

و کدام سرزمین این چنین سبز.

سرزمین اهورائی جان شیعه ، سبزتر از بهشت است.

شیعه مدینه را دارد.

شیعه دل به **عشق** سپرده است ، و جان بر سر این **عشق** می گذارد.

شیعه با **عشق** زندگی می کند ، و در **عشق** می میرد.

شیعه **انتظار** را می شناسد.

شیعه در باور بهار به انتظار صبح نشسته است.

الیس الصبح بقریب

آیا صبح نزدیک نیست؟



اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى كُلِّ نَبِيٍّ وَرَسُولٍ
وَعَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ وَتَقَبَّلْ مِنْهُمْ



یازده بار جهان کوشه زندان کم نیست

یازده بار جهان کوشه ی زندان کم نیست

کنج زندان بلاگریه ی باران کم نیست

سامانی شده ام، راه گدایی بدم

لقمه نانی بده از دست ثمانان کم نیست

قسمت کعبه نشد تا که طوافت بکند

بر دل کعبه همین دل غ فراوان کم نیست

یازده بار به جای توبه مشدر فقم

بپذیرش به خداج فقیران کم نیست

زخم دندان تو و جام پر از خون آبه
ماجرائی است که در ایل تو چندان کم نیست
بوسه می جام به لب های تو یعنی این بار
خیزران نیست ولی روضه می دندان کم نیست
از بهان دم پسر کو چکتن باران شد
تا همین خطه که خون گریه می باران کم نیست
در بقیع حرمت بادل خون می کفتم
که مگر داغ همان مرقد ویران کم نیست
(سید حمید رضا برقی)

قسمت کعبه نشد تا که طوافت بکنند
بر دل کعبه همین داغ فراوان کم نیست



داستان هایی از امام حسن عسکری علیه السلام

برکات حجت خدا

احمد بن اسحاق گوید:

بر امام حسن عسکری علی السلام وارد شدم و می خواستم از امام بعد از او سوال کنم.

امام علیه السلام قبل از سوال من فرمود: ای احمد بن اسحاق!

خداوند زمین را از زمان خلقت آدم تا روز قیامت از وجود حجت خالی نمی گذارد و به وسیله اوست که بلا را از اهل زمین دور می گرداند، باران می بارد و برکات زمین ظاهر می شود.

عرض کردم: یابن رسول الله: امام بعد از شما کیست؟
امام علیه السلام با عجله برخاست و داخل اتاق دیگر شد و در حالی که بچه سه ساله ای که همانند ماه شب چهاردهم زیبا بود را بر دوش داشت بازگشت و فرمود:

ای احمد اگر نزد خداوند و ما دارای ارزش و مقامی نبودی فرزندانم را به تو نشان نمی دادم،

او هم نام رسول الله صلى الله عليه و آله است که زمین را پر از قسط و عدل می کند همانا گونه که پر از ظلم و جور شده است .
ای احمد! مثل او در این امت مثل حضرت خضر علیه السلام و ذوالقرنین است.

به خدا قسم غیبتی می کند که هر کس جز آنکه خداوند او را بر امامتش ثابت و استوار و استوار نگاه داشته است و توفیق دعا برای تعجیل در فرج او داده است از اعتقاد به او منحرف می گردد .

عرض کردم: مولای من! آیا نشانه هایی دارد که قلبم به آن مطمئن شود؟
در این هنگام کودک سه ساله با زبان فصیح عربی گفت:

انا بقیه الله فی ارضه و المنتقم من اعدائه
من بقیه الله در زمین و انتقام گیرنده از دشمنان خدا هستم .

احمد بن اسحاق گوید:

من در حالی که بسیار خوشحال بودم از محضر امام علیه السلام خارج شدم و روز بعد خدمت او رسیدم و عرض کردم:

از لطفی که دیروز به من کردید بسیار مسرور شدم، اما بفرمائید سنتی که از خضر و ذوالقرنین در او چیست؟

امام علیه السلام فرمود: طولانی شدن غیبت اوست .
عرض کردم: یا بن رسول الله غیبت او طولانی می شود؟
فرمود :

قسم به پروردگارم اکثر معتقدین به او از امامتش بر می گردند ، و کسی جز آنکه در عهد ولایت ما پا برجاست و ایمان در قلب او نوشته شده است و با روح الهی تایید شده است ثابت قدم نمی ماند.
ای احمد! آنچه به تو می گفتم سری از اسرار الهی است، از دیگران مخفی بدار و از شکر گزاران باش که با مادر علین بهشت خواهی بود .

(محجة البیضاء، ج ۴ ،)

لا حول ولا قوة الا بالله العلیّ

آشنائی به تمام لغات و زبان ها و دیگر علوم

مرحوم شیخ مفید، کلینی، راوندی و بعضی دیگر از بزرگان در کتاب های خود آورده اند: یکی از خادمان حضرت ابوالحسن، امام علی هادی علیه السلام - به نام نصیر خادم - حکایت کند:

بارها به طور مکرر می دیدم و می شنیدم که حضرت ابومحمد، امام حسن عسکری علیه السلام در حیات پدر بزرگوارش با افراد مختلف، به لغت و لهجه ترکی، رومی، خزری و... سخن می گوید. مشاهده این حالات، برای من بسیار تعجب آور و حیرت انگیز بود و با خود می گفتم: این شخص - یعنی؛ امام عسکری علیه السلام - در شهر مدینه به دنیا آمده و نیز خانواده و آشنایان او عرب بوده و هستند، جایی هم که نرفته است، پس چگونه به تمام لغت ها و زبان ها آشنا است و بر همه آن ها تسلط کامل دارد؟

تا آن که پدرش امام هادی علیه السلام به شهادت رسید؛ و باز هم می دیدم که فرزندش، حضرت ابومحمد عسکری علیه السلام با طبقات مختلف و زبان ها و لهجه های گوناگون سخن می گوید، روز به روز بر تعجب من افزوده می گشت که از چه طریقی و به چه وسیله ای حضرت به همه زبان ها آشنا شده است؟

تا آن که روزی در محضر مبارک آن حضرت نشسته بودم و بدون آن که حرفی بزنم، فقط در درون خود، این فکر را گذراندم که حضرت چگونه به همه لغت ها و زبان ها آگاه و آشنا شده است؟ که ناگهان امام حسن عسکری علیه السلام به من روی کرده و مرا مورد خطاب قرار داد و فرمود:

خداوند تبارک و تعالی حجت و خلیفه خود را که برای هدایت و سعادت بندگانش تعیین نموده است دارای خصوصیات و امتیازهای ویژه ای می باشند،

همچنین علم و آشنائی به تمام لهجه ها و لغت ها حتی به زبان حیوانات را دارند. و نیز معرفت به نسب شناسی و آشنائی به تمام حوادث و جریانات گذشته و آینده را که خداوند متعال از باب لطف به حجت و خلیفه خود عطا کرده است، دارند به طوری که هر لحظه اراده کنند، همه چیز و تمام جریانات را می داند.

سپس امام حسن عسکری علیه السلام در ادامه فرمایشاتش افزود:

چنانچه این امتیازها و ویژگی ها نبود، آن وقت فرقی بین آن ها و دیگر مخلوق وجود نداشت؛ و حال آن که امام و حجت خداوند باید در تمام جهات از دیگران برتر و والاتر باشد.

(إرشاد شیخ مفید: 14 اصول کافی: ج ۱، ص ۵۰۹، ح ۱۱، الخرائج و الجرایح: ج ۱، ص ۴۳۶، ح ۳۴۳، بحار الانوار: ج ۵۰، ص ۲۶۸، ح ۸)



ماجرای پرداخت بدهی یار امام عسکری علیه السلام به روش عجیب

یکی از اصحاب و دوستان امام حسن عسکری(ع) به نام ابوهاشم جعفری حکایت کرد :

روزی امام علیه السلام سوار مرکب سواری خود شد و به سمت صحرا و بیابان حرکت کرد ،

و من نیز همراه حضرت سوار شدم و به راه افتادم و حضرت جلوی من حرکت می کرد،

چون مقداری راه رفتیم ناگهان به فکرم رسید که بدهی سنگینی دارم و بدون آنکه سخنی بگویم، در ذهن و فکر خود مشغول چاره اندیشی بودم .

در همین بین امام(ع) متوجه من شد و فرمود:

ناراحت نباش، خداوند متعال آن را اداء خواهد کرد .

و سپس خم شد و با عصایی که در دست داشت، روی زمین خطی کشید و فرمود:

ای ابوهاشم! پیاده شو و آن را بردار و ضمناً مواظب باش که این جریان را برای کسی بازگو نکنی، وقتی پیاده شدم، دیدم قطعه ای طلا داخل خاکها افتاده است، آن را برداشتم و در خورجین نهادم و سوار شدم و به همراه امام(ع) به راه خود ادامه دادم،

باز مقدار مختصری که رفتیم، با خود گفتم :

اگر این قطعه طلا به اندازه بدهی من باشد که خوب است، ولی من تهیدست هستم و توان تامین مخارج زندگی خود و خانواده ام را ندارم، مخصوصاً که فصل زمستان است و اهل منزل آذوقه و لباس مناسب ندارند، در همین لحظه بدون آنکه حرفی زده باشم، امام(ع) مجدداً نگاهی به من کرد و خم شد و با عصای خود روی زمین خطی کشید و فرمود:

ای ابوهاشم! آن را بردار و این اسرار را به کسی نگو،

پس چون پیاده شدم، دیدم قطعه ای نقره روی زمین افتاده است، آن را برداشتم و در خورجین کنار آن قطعه طلا گذاشتم و سپس سوار شدم و به راه خود ادامه دادم،

پس از اینکه مقداری دیگر راه رفتیم، به سوی منزل بازگشتیم و امام عسکری علیه السلام به منزل خود تشریف برد و من نیز رهسپار منزل خویش شدم .

—بعد از چند روزی طلا را به بازار برده و قیمت کردم، به مقدار بدهی هایم بود، نه کم و نه زیاد .

و آن قطعه نقره را نیز فروختم و نیازمندی های منزل و خانواده ام را تهیه و تأمین کردم .

(چهل داستان و چهل حدیث از امام حسن عسکری علیه السلام ، عبدالله صالحی)



تشویق نویسندگان

حضرت امام عسکری علیه السلام در کنار تربیت شاگردان از تشویق نویسندگان غافل نبود؛

از جمله داود بن قاسم جعفری می‌گوید:

کتاب «یوم و لیلۃ» از یونس آل یقطین را به حضرت عسکری علیه السلام عرضه داشتم.

امام فرمود: «تَصْنِيفُ مَنْ هَذَا؛ نوشته چه کسی است؟»

گفتم: نوشته ی یونس است.

آن‌گاه فرمود:

«أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ حَرْفٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛»

خداوند در مقابل هر حرف، نوری به او در روز قیامت عطا فرماید.

(بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۰، ح ۲۵، رجال النجاشی، ابوالعباس نجاشی، قم، مکتب

الدوری، ۱۴۰۲ ه. ق، ص ۴۴۷، شماره ۱۲۰۸)



احترام به سادات

يکي از نوادگان امام صادق عليه السلام به نام «حسين بن ساکن» در قم مبتلا به شراب خواري بود. روزي براي حاجتي نزد احمد بن اسحاق، وکیل اوقاف در شهر قم رفت، ولي احمد او را راه نداد و او با غم و اندوه برگشت. در همان سال احمد بن اسحاق به حج رفت و در ميان راه به سامرا رسيد. اجازه خواست تا خدمت امام عسکری عليه السلام برسد، ولی امام به او اجازه نداد. احمد بسيار گريه کرد تا امام اجازه داد. همين که علت را جويأ شد، امام فرمود: چرا تو پسر عموي ما را راه ندادی؟ گفت: به خدا قسم! او را رد نکردم مگر به سبب گناه او. حضرت فرمود:

راست مي گويي، اما چاره اي نيست جز آن که به سادات احترام بگذاري. احمد بن موسي به قم برگشت و مردم به ديدن او آمدند، حسين بن ساکن نيز همراه آنان بود. تا چشم احمد بن اسحاق به او افتاد، او را در آغوش گرفت و او را بسيار احترام کرد. حسين از او پرسيد: چرا روش تو دربارهي من عوض شده است؟ احمد بن اسحاق داستان ديدارش با امام عسکري عليه السلام را بيان کرد، حسين بسيار منقلب شد، و توبه کرد و از گناه خود دست برداشت.

(آيينه کمال، سیري گذرا در سیره امامان معصوم در عراق، اکبر دهقان
انتشارات زائر آستانه مقدسه، ص ۲۲۸)



فرق بين شيعه و دوست

در کتاب تفسير منسوب به امام حسن عسکري عليه السلام و نيز در کتاب مرحوم قطب الدين راوندي - به نقل از دو نفر از راويان حديث به نام يوسف بن محمد و علي بن سيار - آمده است:

شبي از شب ها به محضر مبارک حضرت ابومحمد، امام حسن عسکري عليه السلام وارد شدیم،

همچنين والي شهر که علاقه ي خاصي نسبت به حضرت داشت، به همراه شخصي که دست هاي او را بسته بودند، وارد منزل امام عليه السلام شد، و اظهار داشت:

يا ابن رسول الله! اين شخص را از دکان صراف در حال سرقت و دزدي گرفته ايم، و چون خواستيم او را همانند ديگر دزدان شکنجه و تآديب کنيم، اظهار داشت که از شيعيان حضرت علي عليه السلام و نيز از شيعيان شما است، و ما از تعذيب او خودداري کرديم، و نزد شما آمديم تا ما را راهنمائي و تکليف ما را نسبت به اين شخص روشن بفرمائي.

حضرت فرمود:

**به خداوند پناه می‌برم، او شیعه علی علیه السلام نیست،
او برای نجات خود چنین ادعایی را کرده است .**

سپس والی آن سارق را از آن جا برد ، و به دو نفر از مأمورین خود دستور داد تا آن سارق را تعذیب و تأدیب نمایند، پس او را بر زمین خوابانیدند و شروع کردند بر بدنش شلاق بزنند؛ ولی هر چه شلاق می زدند روی زمین می خورد و به آن سارق اصابت نمی کرد . بعد از آن، والی مجدداً او را نزد امام حسن عسکری علیه السلام آورد و گفت:

یا ابن رسول الله! بسیار جای تعجب است، فرمودی که او از شیعیان شما نیست، اگر از شیعیان شما نباشد پس لابد از شیعیان و پیروان شیطان خواهد بود و باید در آتش قهر خداوند متعال بسوزد . و سپس افزود: با این اوصاف، من از این مرد معجزه و کرامتی را مشاهده کردم که بسیار مهم خواهد بود، هر چه مأمورین بر او تازیانه می زدند بر زمین می خورد و بر بدن او اصابت نمی کرد و تمام افراد از این جریان در تعجب و حیرت قرار گرفته اند . در این موقع امام حسن عسکری علیه السلام به والی خطاب نمود و فرمود:

**ای بنده خدا! او در ادعای خود دروغ می گوید، او از شیعیان ما نیست،
بلکه از محبین و دوستان ما می باشد.**

والی اظهار داشت: از نظر ما فرقی بین شیعه و دوست نمی باشد، لطفاً بفرمائید که فرق بین آن ها چیست؟
حضرت فرمود:

**همانا شیعیان ما کسانی هستند که در تمام مسائل زندگی مطیع و فرمان بر دستورات ما باشند،
و سعی دارند بر این که در هیچ موردی معصیت و مخالفت ما را ننمایند.
و هر که خلاف چنین روشی باشد، و اظهار علاقه و محبت نسبت به ما نماید،
دوست ما می باشد، نه شیعه ی ما .**

سپس امام علیه السلام به والی فرمود:
تو نیز دروغ بزرگی را ادعا کردی، چون که گفتی معجزه دیده ام؛
و چنانچه این گفتار از روی علم و ایمان باشد مستحق عذاب جهنم می باشی.
بعد از آن، حضرت در توضیح فرمایش خود افزود:
معجزه مخصوص انبیاء و ما اهل بیت عصمت و طهارت می باشد، برای شرافت و فضیلتی که ما بر دیگران داریم ، و نیز برای اثبات واقعیات و حقایقی که از طرف خداوند متعال به ما رسیده است .
در پایان، امام عسکری علیه السلام به آن مرد - متهم به سرقت - خطاب نمود و فرمود:

**باید شیعه ی علی علیه السلام در تمام امور زندگی، شیعه و پیرو او - و دیگر اهل بیت رسالت - باشد
و ایشان را در هر حال تصدیق نماید؛
و نیز باید سعی نماید که هیچ گونه تخلفی با ایشان نداشته باشد،
و خلاصه آن که در همه ی امور، خود را هماهنگ و مطیع ایشان بداند.**

(تفسير الامام العسكري عليه السلام : ص ٣١٦، ح ١٦١، الخرايج و الجرايح : ج ٢، ص ٦٨٤، ح ٣،
مدينة المعاجز: ج ٧، ص ٢٥٧٩).

اللهم صل على محمد وآل محمد وعلم ختم

الامام العسكري



طی مَنْ مَوَاعِدِهِ صَادِقَةً، يَا مَنْ أَيْادِيهِ فَاضِلَةٌ، يَا مَنْ رَحْمَتُهُ وَاسِعَةٌ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ، يَا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى، وَخَلَقَهُ بِالْمَنْزِلِ الْأَدْنَى... فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاهْدِنِي مِنْ عِنْدِكَ وَافْضِ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ وَانْشُرْ عَلَيَّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَأَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ، إِنَّكَ أَنْتَ الرَّبُّ الْجَلِيلُ وَأَنَا الْعَبْدُ الضَّعِيفُ. وَشَتَّانَ مَا بَيْنَنَا يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

ای خدایی که در وعده هایش راستگوست!

ای آفریدگاری که نعمت هایش افزون است!

ای کسی که سایه رحمتش گسترده است!

ای دادرس دادخواهان!

ای اجابت کننده دعای بیچارگان

ای کسی که در بالاترین مرتبه قرار داری و آفریده هایت در پایین ترین منزل جای دارند!...

بر محمد آل او درود فرست، و خودت مرا هدایت کن، و فضل خودت را بر من افاضه کن،

و رحمت خود را بر من فراگیر ساز، و برکات خودت را بر من نازل گردان،

همانا که تو پروردگار بزرگ هستی و من بنده ضعیف و ناتوان؛

و چقدر تفاوت است بین من و تو،

ای خدای مهربان و بخشاینده و ای صاحب جلالت و بزرگواری.

مصباح المتهجد، ص ۲۲۷



فَاعْلَمْ يَقِينًا يَا اسحاق! إِنَّهُ مَنْ خَرَجَ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلَّ سَبِيلًا، يَا بَنَ اسْمَاعِيل! لَيْسَ تَعْمَى الْإِبْصَارَ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ حِكَايَةً عَنِ الظَّالِمِ إِذْ يَقُولُ «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا قَالَ كَذَلِكَ اتَّكَا آيَاتِنَا فَانْسِيْنَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى

ای اسحاق!

یقین بدان هر کس از این دنیا نابینا {و گمراه} رود او در آخرت نیز نابینا و گمراه خواهد بود .

ای پسر اسماعیل! مقصود از نابینایی، کوری چشم نیست،

بلکه قلب هایی هستند که در اندرون سینه ها قرار دارد که کور می شوند

و این همان سخن پروردگار متعال است که در کتاب محکم خویش از ستمگری حکایت می کند که وی [هنگامی که روز قیامت نابینا محشور می شود با اعتراض به خداوند] می گوید:

«خداوندا! چرا مرا نابینا محشور کردی، در حالی که در دنیا بینا بودم.

خداوند می فرماید:

همچنان که در دنیا آلت ما به تو رسید و آن ها را به فراموشی سپردی،

همین طور امروز تو از فراموش شدگانی.

تحف العقول، ص ۴۸۴



وَاللّٰهُ لَيَغِيْبَنَّ غِيْبَةً لَا يَنْجُو فِيْهَا اِلَّا مَنْ ثَبَّتَهُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ عَلٰى الْقَوْلِ بِاِمَامَتِهِ وَوَفَّقَهُ لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيْلِ فَرْجِهِ

به خدا سوگند مهدی (ارواحنا فداه) آن گونه نهان خواهد گشت که هیچ کس در زمان غیبت او،

از گمراهی و هلاکت نجات نخواهد یافت؛

مگر آنان که خدای عزوجل بر اعتقاد به امامت آن حضرت پایدارشان دارد،

و در دعا برای تعجیل فرج مقدسش، موفقشان فرماید.

کمال الدین، باب ۳۸، حدیث اول



حُسْنُ الصُّورَةِ جَمَالُ ظَاهِرٍ، وَ حُسْنُ الْعَقْلِ جَمَالُ بَاطِنٍ
صورت نیکو، زیبایی ظاهری است، و عقل نیکو، زیبایی باطنی است.

بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۹



مِنَ الْفَوَاقِرِ الَّتِي تَقْصِمُ الظَّهْرَ، جَارٍ إِنْ رَأَى حَسَنَةَ أَطْفَالِهَا وَ إِنْ رَأَى سَيِّئَةَ أَفْشَاهَا
از بلاهای کمر شکن، همسایه ای است که اگر کار خوبی ببیند، نهانش سازد،

و اگر بد-کرداری ببیند آن را فاش کند.

تحف العقول، ص ۵۱۷



جُرْأَةُ الْوَلَدِ عَلَى وَالِدِهِ فِي صِغَرِهِ تَدْعُو إِلَى الْعُقُوقِ فِي كِبَرِهِ
فرزندى که به پدرش گستاخى کند، چون بزرگ شد عاق و ناسپاس گردد.

تحف العقول، ص ۵۲۰



إِيَّاكَ وَالْإِذَاعَةَ وَطَلَبَ الرِّئَاسَةِ فَإِنَّهُمَا يَدْعَوَانِ إِلَى الْهَلَكَةِ
از افشای اسرار و ریاست طلبی بپرهیز که این دو آدمی را به هلاکت می کشاند.

تحف العقول، ص ۴۸۷



الإشراك في الناس أخفى من دبيب النمل على المسح الأسود في الليلة المظلمة
شرك در میان مردم از جنبش مورچه بر روپوش سیاه در شب تار نهان تر است.

تحف العقول، ص ۵۱۷

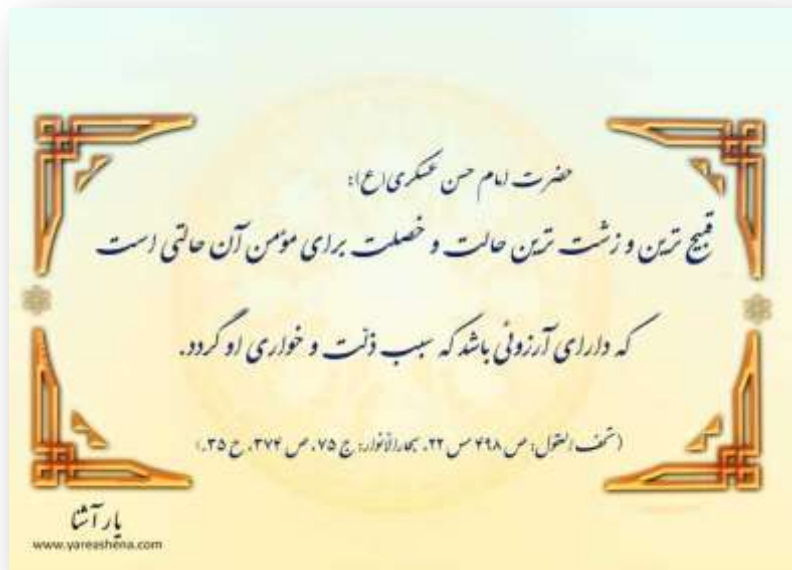


لِلْقُلُوبِ خَوَاطِرٌ مِنَ الْهَوَىٰ وَالْعُقُولِ تَزْجُرُ وَنَزَادُ فِي التَّجَارُبِ عِلْمٌ مُسْتَأْنَفٌ وَالْإِعْتِبَارُ يُفِيدُ الرَّشَادَ
دل ها را خاطره هایی از هوا و هوس است، ولی عقل ها مانع می شوند،

و در کوران تجربه ها، دانش تازه ای به دست می آید.

پند و عبرت گرفتن، مایه هدایت است.

نزهة الناظر، ص ۷۲



نَحْنُ كَهْفٌ لِّمَنِ التَّجَا إِلَيْنَا
ما پناهگاهی هستیم برای کسی که به ما پناه آورد.

اهل بیت، ج ۱ ص ۲۴۸ ح ۳۴۸



أَكْيَسَ الْكَيِّسِينَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ
زیرکترین زیرکان (و هوشمندترین افراد) کسی است که به حساب نفس خویش پردازد و برای پس از مرگ خویش تلاش نماید.

وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۹۸



عَلَيْكُمْ بِالْفِكْرِ فَإِنَّهُ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ وَ مَفَاتِيحُ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ

بر شما باد به اندیشیدن!

که تفکر موجب حیات و زندگی دل آگاه و کلیدهای درب های حکمت است.

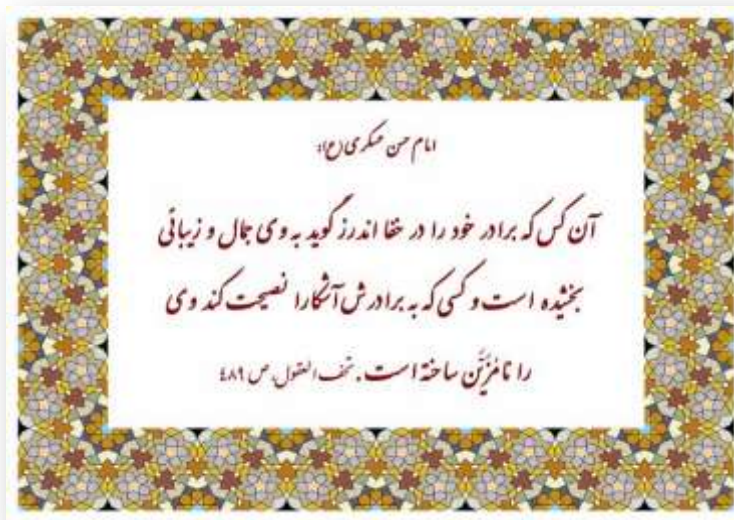
الحکم الزاهرة، ج ۱، ص ۱۹



أَكْثَرُوا ذِكْرَ اللَّهِ وَ ذِكْرَ الْمَوْتِ وَ تِلَاوَةَ الْقُرْآنِ وَ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ
زیاد به یاد خدا و مرگ باشید و همواره قرآن بخوانید

و بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (و آل او) درود بفرستید.

تحف العقول، ص ۵۱۸



شِيعَةُ عَلِيٍّ هُمُ الَّذِينَ يُؤَثِّرُونَ إِخْوَانِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ هُمُ الَّذِينَ لَا يَرَاهُمُ اللَّهُ حَيْثُ نَهَاَهُمْ وَ لَا يَفْقَدُهُمْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ، وَ شِيعَةُ عَلِيٍّ هُمُ الَّذِينَ يَقْتَدُونَ بِعَلِيٍّ فِي إِكْرَامِ إِخْوَانِهِمُ الْمُؤْمِنِينَ

شیعیان علی (علیه السلام) کسانی هستند که برادران (دینی) خود را بر خویش مقدم می دارند،

گرچه خودشان نیازمند باشند .

و شیعیان علی (علیه السلام) کسانی هستند که خداوند آنها را در جایی که نهی کرده نمی بیند،

و در جاهایی که خواست خدا می باشد غایب نمی باشند ،

و به آنچه امر نموده عمل می کنند،

و شیعه علی (علیه السلام) در تکریم و احترام برادران مؤمن خود به علی (علیه السلام)

اقتدا می نمایند.

میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۳۱



علامات المؤمنين خمس:

صلاة الإحدى و الخمسين و زيارة الأربعين و التختُّم في اليمين و تعفير الجبين و الجهرُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نشانه های مؤمنان (شیعیان) پنج چیز است:

خواندن پنجاه و یک رکعت نماز در هر روز (۱۷ رکعت واجب و ۳۴ رکعت نافله)،

زیارت اربعین امام حسین (علیه السلام)،

داشتن انگشتر در دست راست،

و ساییدن پیشانی به خاک

و بلند خواندن بسم الله الرحمن الرحيم (در نمازها).

روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۹۵



إِنَّكُمْ فِي أَجَالٍ مَنْقُوصَةٍ وَأَيَّامٍ مَّعْدُودَةٍ وَالْمَوْتُ يَأْتِي بَغْتَةً، مَنْ يَزْرَعُ خَيْرًا يَحْصِدْ غِبْطَةً، وَمَنْ يَزْرَعُ شَرًّا يَحْصِدْ نِدَامَةً، لَكُلِّ زَارِعٍ مَا زَرَعَ، لَا يَسْبِقُ بَطِيءٌ بِحَظِّهِ، وَلَا يُدْرِكُ حَرِيصٌ مَا لَمْ يُقَدِّرْ لَهُ شُما عمر کاهنده و روزهای برشمرده ای دارید و مرگ ناگهانی است.

آن که تخم نیکی بکارد خوشی برداشت کند،

و هر که تخم بدی بکارد پشیمانی برداشت کند.

هر که هر چه بکارد همان برای اوست.

کندکار را بهره از دست نرود، آزمند آنچه را مقدرش نیست به دست نیاورد.

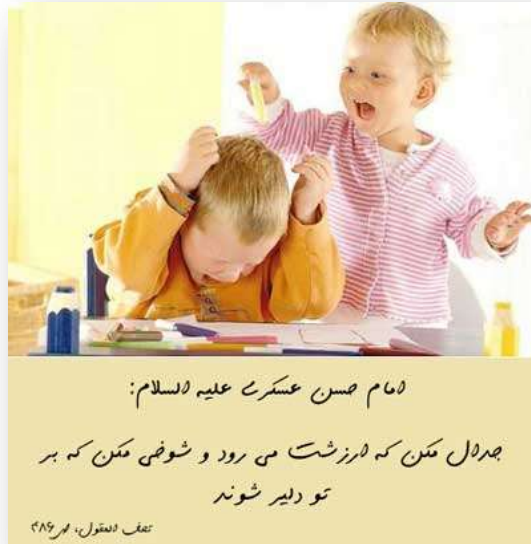
تحف العقول، ص ۵۱۹



أَزْهَدُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْحَرَامَ

زاهدترین مردم کسی است که حرام را ترك نماید .

تحف العقول، ص ۵۱۹



أَعْبَدُ النَّاسِ مَنْ أَقَامَ عَلَى الْفَرَائِضِ

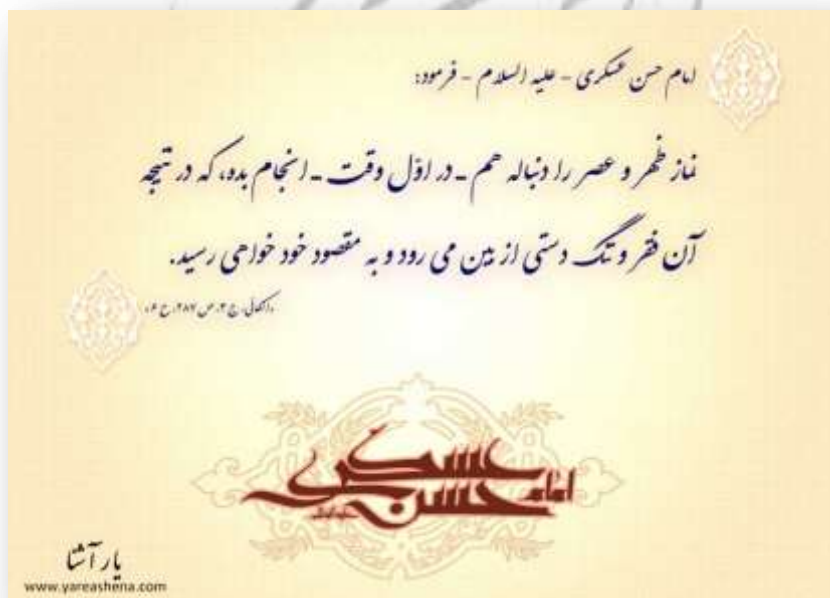
عابدترین مردم کسی است که واجبات را انجام دهد .

تحف العقول، ص ۵۱۹



أورَعَ النَّاسَ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشَّبْهَةِ
پارساترین مردم کسی است که در هنگام شبیه توقف کند.

تحف العقول، ص ۵۱۹



مَا تَرَكَ الْحَقَّ عَزِيزًا إِلَّا ذَلًّا، وَ لَا أَخَذَ بِهِ ذَلِيلٌ إِلَّا عَزًّا

هیچ عزیزی حق را وانهد جز این که خوار شود،

و هیچ خواری به حق نرود جز این که عزیز شود.

تحف العقول، ص ۵۲۰



بَنَسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ يَكُونُ ذَاوَجْهَيْنِ وَ ذَالسَّانَيْنِ، يَطْرُقُ أَخَاهُ شَاهِدًا، وَ يَأْكُلُهُ غَائِبًا، إِنْ أُعْطِيَ حَسَدَهُ، وَ إِنْ ابْتُلِيَ خَائِنَهُ

چقدر بد است بنده دور و دو زبان، که در حضور برادرش او را می ستاید و در غیاب او بدگویش می کند. اگر عطایی به برادرش رسد حسد برد، و اگر گرفتار گردد او را وانهد.

تحف العقول، ص ۵۱۸



مَنْ أُنْسَ بِاللَّهِ اسْتَوْحَشَ مِنَ النَّاسِ:.

کسی که با خدا مأنوس باشد، از مردم گریزان گردد .

مسند الامام العسکری، ص ۲۸۷



لَيْسَ مِنَ الْأَدَبِ إِظْهَارُ الْفَرَحِ عِنْدَ الْـمَحْزُونِ:.

اظهار شادی نزد غم‌دیده، از بی ادبی است.

تحف العقول، ص ۴۸۹



الْمُؤْمِنُ بَرَكَةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِ وَ حُجَّةٌ عَلَى الْكَافِرِ:

مؤمن برای مؤمن، برکت و بر کافر، اتمام حجت است.

تحف العقول، ص ۴۸۹



أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ، أَعْبَدُ النَّاسِ مَنْ أَقَامَ عَلَى الْفَرَائِضِ أَزْهَدُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْحَرَامَ، أَشَدُّ النَّاسِ اجْتِهَادًا مَنْ تَرَكَ الذُّنُوبَ

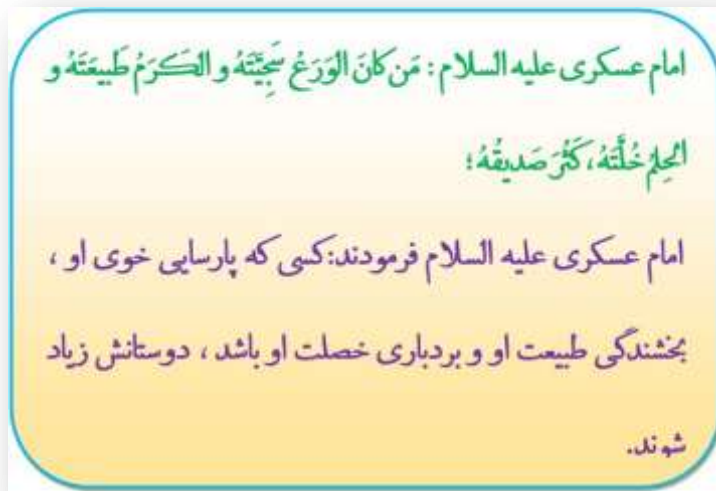
پارساترین مردم کسی است که در هنگام شبهه توقف کند.

عابدترین مردم کسی است که واجبات را انجام دهد.

زاهدترین مردم کسی است که حرام را ترک نماید.

کوشنده ترین مردم کسی است که گناهان را رها سازد.

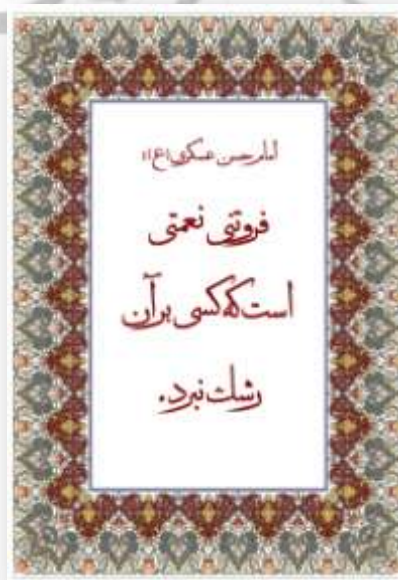
تحف العقول، ص ۴۸۹



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَقْرَبُ إِلَى اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ مِنْ سَوَادِ الْعَيْنِ إِلَى بَيَاضِهَا

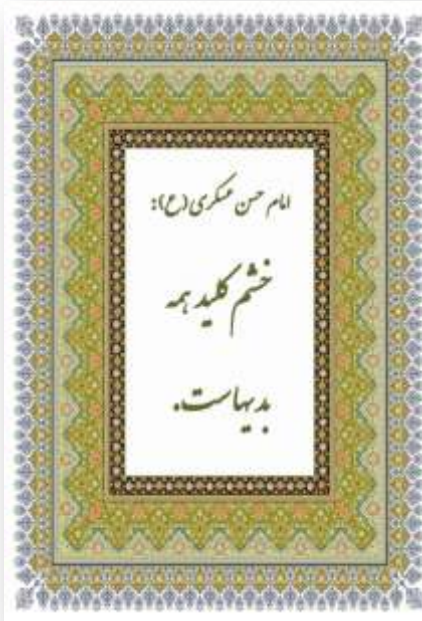
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ به اسم اعظم خدا، نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی آن است .

تحف العقول، ترجمه حسن زاده، ص ۸۸۹



مِنْ التَّوَاضُعِ، السَّلَامُ عَلَى كُلِّ مَنْ تَمَرَّ بِهِ وَ الْجُلُوسُ دُونَ شَرَفِ الْمَجْلِسِ

سلام کردن بر هرکسی که از پیش او می گذری و نشستن در جایی که بالای مجلس نیست، از تواضع و فروتنی است .



من تواضع فی الدنیا لإخوانه فهو عندالله من الصّدّیقین و من شیعة علیّ بن ابیطالب علیه السلام حقّاً
کسی که در دنیا نسبت به برادرانش متواضع باشد،
نزد خداوند از صدّیقین به شمار می رود ،
و او از شیعیان واقعی علی بن ابیطالب علیه السلام است .

احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۲۶۷

اللهم صل على محمد وآل محمد وعلم بنجم



يا أبا مُحَمَّدٍ يا حَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ أَيُّهَا الزَّكِيُّ الْعَسْكَرِيُّ
يا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ يا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ
وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِ حَاجَاتِنَا
يا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ إِشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ

ای ابا محمد، ای حسن بن علی، ای پاکنهاد عسگری،
ای فرزند فرستاده خدا، ای حجت خدا بر بندگان، ای آقا و مولای ما،
به تو روی آوردیم و تو را واسطه قرار دادیم
و به سوی خدا به تو توسل جستیم و تو را پیش روی حاجاتمان نهادیم،
ای آبرومند نزد خدا، برای ما نزد خدا شفاعت کن،











بر پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی ست

التماس دعا



منابع :

دانشنامه اسلامی

کتاب مهدی موعود (ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار، ص: ۱۸۹ تا ۱۹۸)
زندگی دوازده امام، هاشم معروف الحسینی، ترجمه محمد مقدس، ج ۲.
رسالت جهانی حضرت مهدی علیه السلام _ فریده گل محمدی آرمان

